

بجست هست شو و خود را بازل مقرون نما

در جنتا علی سائر کرد و در این افق البرستی

طیران نما لما فی اناسی هناک فی ذلک

الافق الاعلی الایحی الالاسنی ولایدک ما

فیه الامن تجلی لی بی وانی کنت هناک رقیبا

کذلک نطق الجلی فی البیان وقد خاطبني بخطاب ^{طیور}

نفسه واکنت لیدی لیه مینا وذلک طهوا نور ^{فوق}

وکان ذکر ی من هناک بالاذن طلیعا وانی

انا النور فی مجمع الانوار و ذوا البهائم العظمی و کنت ^{سکت}

فی ملأ الفردوس فیضیانا فمن کفر بی و اعرض ^{عنی}

اولئک بهم کانوا من حون اسحق رقدوا فاعر ^{عوا}

الی ^{الذکر} ٦٠١

الى ذلک الکھف و اتقوا اللہ هنا لکن لان تقوا
 بما قدر اللہ لکم و تكونوا الی اللہ رضیا فسلام
 علی من اطاع اللہ هنا لکن و کان و فیما
 هو المسحان :

چنانچہ طاہرہ زکیہ باجماع جمیع این طایفہ از وضع
 و شریف بزرگ و رئیس بود و ہمگی اورا مطیع
 بودند الا بعض محض استماع آیت ازلیہ فطرت
 حقیقی او تصدیق شجرہ ازلیہ نمود و محضالہ نفسی این
 شجرہ را مطیع گشت و الواح و آثار او کہ از حد و حصر
 بیرون است بر این داعی و گواہ است و کذا ام عظیم
 کہ از جانب حق رئیس بر ہمگی بود و جمیعاً در ارض طاء

و غیر با او را بزرگ میدانستند بحضرت اسمعیل تصدیق
 نموده بالکل منقطع گردید و کذا که جمیع اصحاب از
 عالم و جاهل حکمی این شجره از لیه را مطیع گردیدند و بعضی
 که در ولعهای ایشان علم حقیقت نبود و فطرت ^{صله}
 با آنها بود انبوه و دیده حقیقت و بصیرت گشته
 از جلیان حضرت رب العالمین است نموده
 جواب شافی از مصدر حقیقت شنودند و کذا که
 ما قضی و جبری را جمیعاً در محضر نقطه اعلیٰ حل و غرض
 نمودند و آنحضرت بحضرت اسمعیل الواسع و آثار و ^{بهد}
 بینات و اثبات شجره از لیه از منبع جلال صداد
 فرمود و ما خلق و مخلوق را بسوی او دعوت نموده اگر چه

الواح لانحایه قبل از ظهور شمره ازلیه از شجره ازلیه ظاهر
شده بود و نفس الهی در این باب در الواح و
کلمات و اشارات متقنات و مینات با هر
فرموده بودند لیکن هر آنکه فطرت جبلی و طاهر از حیث
شیطانی و وساوس نفسانی بود در این باب
شک و شبهه نمود چه مشهور و اولوالالباب بوده که
این شجره از کسی تعلیم نگرفته بود بل محض تجلی مجلی در صخره
و عنقوان شباب تجلیات لانحایه ظاهر نموده
ماکان او بکون راستی داشت چنانچه آثار او
ناطق است که از اول بد تا امروز مرآت حقیقتین
ناطق نشده و کوشش ما خلق چنین آثارش نموده چنان

ناطق است شجره حقیقت ان الکو بعد مارت لفظ
 و مائین و سبعین سنه قد انور شد مثل تاک المائ
 فاستعرف قد ربا الخ اگر چه این رشح ایست از
 عطش طام ازل و چکره ایست از امواج بحر قدم
 از برای ضعف بصیرتها و دید بای حقیقی قلیلی از اقسام
 ترشحات آثار آن مذکور کردید تا آنکه دیده قلب
 حقیقت روشن و ستیر کرد و چنانچه در بدو
 خواص اصحاب که در ارض طار بودند همگی مصدق
 شدند و شبهه از برای کسی نبود چنانچه کثیری از
 بیان که مدعی شدند مقامات لائیه را همگی بر طمع
 و منقاد او شدند ولی چون بید بانهما کشید شجره

حقیقت غار گشت هر یکی تیغ شرک از نیا بر
کشید و بخلب شقاق قصد این شجره نمود و عصیان
حقیقی هویدا گردانید و ندانسته که آن بر شجره حقیقت
واقع شد چنانکه مشهور و هویدا است که بر این نفس

منقطع از مدعیان حق چه وارد شد و چه از بعد
خواهد شد ان شاء الله لا حول و لا قوة الا
بها. هرگاه نخواهند حقیقت امر را درک نمایند در آنجا
از لیه که لاحد و حصرت ملاحظه نمایند و کذلک
آثاری که از آن شجره ظاهرست و هنوز در پرده
خفاست و دیده بصیرت در کسی نیست که از
خزانه غیبی روشن آید الا ان یستدبره پس ملاحظه نماید

نموده تفکر دارند اگر گویند تقویض امر بسوی این شجره
 ظاهر از جانب حق بمحض لطف و اشفاق بود
 نه بلیاقت حقیقت جواب گوئیم که دیگران بودند
 و کبراهیم وجود داشتند اگر حق با آنها بود چرا ^{تقویض}
 امر با آنها ننمودند و این شجره را مخصوص گردانیدند
 و اگر گویند این شجره از اتیان آیات با هر استیجاب است
 انهم مشهور است چنین نیست اگر شجره دارند
 قدم بعرضه لا هوت حقیقت نهند تا اندک آنرا
 در نفس بسیار مشاهده نیست چنانچه آثار این شجره
 از لیه چند وجه است وجه اول چون نفی است
 احدی امتیاز نخواهد داد و ثانی بجهج قرآن است چنانچه

اسپیکس

هیچکس پافرقان فرق نخواهد کرد و ثالث چون
آثار قدوسی است که از شجره قدوسیت اسم حضرت
حضرت قدوس بیان ظاهر شد احدی
امتیاز نخواهد داد و رابع آثاری است که محض شجره
ازلیت است محض نظر درک خواهند نمود که آن
سخن جنی و جمع آوری نمودن میان کلمات
اگر این باشد منحلج اول تا امروز هم خواهد خورد
و حقی ثابت خواهد شد پس در این مقام گوئیم که این
کلمات سخن جنی است یعنی از کلمات نازله
فرقان و بیان جمع گردیده و عبارت ترکیب داده
شده معنی آن از کجارجوینده معلوم می شود

افترانات کلمات از بجای هم می رسد استغفر الله
عن ذلک کہ چنین نیست بل این شجره از تریه قادر است
که چون جمیع کتب از اول بدو تا امروز تلاوت نماید
اگر شبیهه دارند کلمات سابقین را جمع نمایند و
در حضور خویش تین نمایند تا آنکه این شجره الهیه
تلاوت آثار الهی نموده حرفا بحرف طبق آثار قبل
بلسان بدع و مطالب خبیث و شکیبیه یا آثار خود
تا آنکه شبیهه از برای اولوالابصار نماند اندکی از
صنق رهیده بچو شش آید آیا حقی جز میان است
نه والله حقی متصور نمی شود و این شجره با این قدرت
کبری و سلطنت عظمی این ذره ایست نزد ربیلین و

در شجایه

رشمه ایست نزد این طمطام ایقان بل استغفر الله
عن ذلک لان وجودی بخلق به کیف و ما يتعلق علی
الوجود سبحان الله عن ذلک و تعالی علوا کبیرا
بدانکه دلیل بعد از حجت و اوضح و بینه ساطع و لامعه و
بیان للمخ لصوصی است که از شجره امر طالع است
و بعد از نص قاطع و برهان ساطع لامع تاویل بعد
از تصریح است اول صریح بیان در حق این شجره
بسیار است اگر چه حال بعضی از آن در این ارض
موجود نیست ولی در ارضی اخری مشهور است
کتاب ستیقظرا ملاحظه نمایند و ثانی تاویلات
کتاب است اگر خواهیم هر آنچه کس احصائی نماید

آثار بیان تواند نمود چنانچه همه اسم و مثل و نسبت
اوصاف و شواهد و بینات در حق این شجره
ناطق است و الله العلیٰ احمید الغالب که مقصود

خود بینی و عز و نیست بل مقصود و مرام حقیقی اتباع

حق و آثار او است تا آنکه نفس بصیر در این ظلمات

حیرت موت جاہلیت نماید بل با تبع حق در

ظل شجره بیان مستظل شده آنا فنا فیوضات

لاکهایات الهی را در نفس خویش مشاهده

نماید زیرا که عنقریب بسته این عمر قلیل کیس خیزد

و کله شیء الی و کرده راجع شود قدری بجهوش آمده

ساعتی بعیظان کشته لان مصیر الكل الی الله

بعضی توهم می نمایند که این شجره دعوی مقامات لایق
 داشته و مدعی مقام سو عود است ای جهال نادان
 اگر چنین مقصود بود از اول کلام تا امروز هملی شما
 شجره از لیه را من بظهوره بسجیل و عز فرض می نمود
 و آن عبد معتقد منع می نمود و سلب این مقام از
 خویش می نمود چنانچه کشوری بهمین اعتقاد از این عالم
 فانی رفتند اگر فی الحقیقه مقصود او از بعد این بود
 شما خود مقر بودید چه احتیاج بانکار تا آنکه مزید بر جمست
 دلیل در بیان آوریم سیما ثمره از لیت در بدو
 مطالب عالی منظور داشتند این که خود مدعی باشد
 در مطالب عرفان کمال سیر و عروج را مقصود داشته لیکن

شجره مقدسه الهیة حضرت اعلیٰ غیر آن صادر شد
 و آن مقامات از جمیع نفوس منتهی گشت و شجره ریاض
 حقیقت جلیان سبحانی نفی بن مطالب نمود چه عالم
 ترقی نمود و مظاهر هر تفع نکشته چگونه توان فون آن
 سخن گفت چه آثار الهی لاسمه العظیم ناطق است
 و لاندکرن ذکر جمع الخ و الاورد از لیب جمیع این
 مطالب چون مشت ترابی در دست اولی
 چون مقصود او اتباع امر و حدود الهی بود چنانچه
 شجره مبارکه ظاهر امر شده معمول داشت و همان
 کلام حقیقی را حکما شاد الله و اراد جبریان داد اما
 هر حقی برگز خود قرار گیرد و محن از دون آن مشهور کرد

داکر کویم

و اگر گوئیم مقام موعود مقصود محض صعود عرفان است چه
 احتیاج باین مطالب در همه کلمات بیان و ما
 فی ظله نحو این مطالب بندرج است احتیاج بحرف
 جدید نیست بل شجره موعود باید نفس آن باشد
 نه اینکه من باب العرفان سخنی گوئیم بل میتوانیم بگوئیم هر چه
 نفوس من نظیره اندست و همگی مظاہر الهی هستند
 ولی این مقام عرفان است چنانکه میگویم کل له عابد
 و کل قانتون و له السلام من فی السجود والارض و آ
 کل یرجعون چنانکه مشهور است که حکما نیغنی له
 کسی درک ننموده و بحقیقت او را پرستش نکرده
 و پرہیز کاری ننموده و اسلام نیاورد و تسلیم ^{حقیقی}

نموده بل محض عرفان و صعود و ایقان در نفس و حد است
چنانچه از بعضی معتبرین دوستان از قبل شنیده ام
که اعتقاد حقیقی او قبل از ارتفاع او این بود که حضرت
اعلی مقام پابیت ارشد و شجره قدوسیه رواق
باشند و طاهره زکیه نفس بیت این محض کفر و سرکشت
بخدا بود با وجود آنکه طاهره زکیه خود را کنیزی از
کنیزان او محسوب نمود چگونه می توانست مدعی
این مقام باشد با وجود آنکه در کلمات او از ذکر
اتی انا الحق تا اثنی انا الذر جریان داشت و جمیع مطالب
عالیه در آن مندرج بود و در بعضی مقام عرفان
جز خود را نمیدید ولی همه این من باب العرفان بود

و صعود در بیان نه من باب الحقیقه چنانچه در کلمات
نور مشهور است که میگوئیم انا اظلمنا لقطه الاولی باو^{جود}
انکه خود را عبدا و میدانیم اگر قبول فرماید و این منتهی
فخر است بمثل این هر آنکه هر طالب عالیه گوید
حول خود تجاوز نتواند نمود و در هر درجه که گوید مخلوق است
و در شان خلق خواهد بود چنانچه من خود در این کج
واقفم و این مطالب با بخت و متا متر از همه که میدانم
چنانچه راه نما از قبل میفرمود ان لنا مع الهه حالا
نحن هو و هو نحن و کلماتی دیگر شبیه این و باین معانی
همه این من باب العرفان و علو کونیده است و الا
مقصود ذات الهی باشد بل ظهور است او است

شجره بیان میفرماید کل ظم من قبل ظهوره ادلاء علی آن
 لاله الا بوج و شبیه این کلمات و آیات متقنات
 در بیان بسیار است با وجود آنکه مدعی این مقام
 اکثری از دوستان شدند و هر کس از خود لیلی
 بزعم خود آورد و اشهد بالهد که همگی مقصودشان
 خود بینی و غرور بود و همگی اینک جمعی بگرد آورند و شاخص
 باشند مقصود پیروی حق و اتباع او بل مرام
 حقیقی ایشان اسمی از جهت خود گذارند و مردم با
 مقتفی گردند و گرنه این بود سبب اعتراض و اعراض
 از شجره انلی چه بود اعراضنا بالهد من کل خرن انه قریب
 یا وجود آنکه اعراض همه از شرک بخدا و کفر با او بود چنانچه

معلوم است لایشعر معرض شدند چه اقبال بسبب

بود و اعراض سبب آن چه با وجود آنکه هر دو فتنی

هستیم و خواهیم رفت اگر مقصود اسم است چرا ب

خلقی را در معرض نفاق می آورند اشهد الله و نفسی

به علی شهیدا که در حین دعوت و ساوالت هیچ معر

مقابل نداشتیم و هیچ مدعی در این مقام نبود و بوم

کسی خیال او را خطور نمیکرد بل آنها یکدیگر از بعد مدعی

کمال افتخار با طاعت این عبد می نمودند این روز که

بعضی اسناد خد متکذاری خود بجزیرید بپند و دعوی

خد متکذاری داشته و مدعی بودند در این مقابل می

که کثیری از حضرتان معرض شده اند فی الحقیقه دوست

می بینم که نصرت این عبد منظور بود این همه گفتگوها و
 کلام ناشایسته چه بود که هر کس سخنی گفت و از تیغ
 لسان خود زخمی نهاد جز مقصود اتباع نفس و اهل ان
 عوام بود و الا عالم بصیر محض دانستن چند کلام و عبا
 فحیمی از حق محجوب نمی شود چنانچه احمق بعد خود را از شجره
 نمیدانم اگر چه زعم قائلین بنده محجوب و منفی شده ام
 ولی شجره خود کوازه است که مقصود جز رضای او و امر
 او نداشتام و احوال هم بجهان طریق الی ان بکیر
 و می فی سبید و تضح تازی و ذلک لهما الفخر الی علی
 و الا فتجار الالبهی لا یعدله من شیء مما فی السموات
 و الارض
 اگر دوست میداشتم در این ایام بویدا میکشید

والله دوست حقیقی نیست اگر می بود هر آنکه او باشد اصحا
با غوای نفوس تو تفکیده را بمعارض خطا خود درمی
آوردند بل آنرا که کمال دوستی را مدعی بودند خار محنتی بکام
و آنچه خواستند نمودند انما اشکوا بشی و حزنا لى
انه بصیر بالعباد و انه لبالمصاد امروز ما همگی مشهودیم
از بعد چه خواهد شد و امر بکدام منج خواهد ماند بنده
مفتقر که بقول بعض نوید از شجره بودم و دلائل ظاهرو
باطن هر دو داشتم و بکفایت بعض بعضی خدمت می
عاقبت احسنین شود که بگذرد دست نباشد چگونه و
دیگران که هیچ این طریق نبوده و چنین حرم شده آنها
یا عبادوا علموا انکم ملاقوا الله عن قریب همگی خواهیم
فت

چو چک نخچ اید ماند و بعینه این بساط خواهد ماند
دیگری مالک خواهد شد و آنهم خواهد رفت و دیگری
خواهد پخت و هر نفسی که در جمع خواهد گشت
ندامت نخواهد ماند چرا باید عیبش امری را ضایع نمود
و گفتار ناشایسته عوام را استماع نمود اگر
فی الحقیقه مقصود اتباع حق است خود بینی و غرور
چيست و اگر اضلال ناپس است چرا اسم حق بر
خود باید گذارد و هر آن دعوی تازه نمود آیا آنرا الهی
ظاهر نیست و آیا انگشتان قدرت بردست این
شجره عظمت و آیا آن حقیقت در او ناطق نیست
چرا چنین واقع شود اگر گویند مقام شجره مراتب است که

مراتب اعلی مقام شجره ظهور حد

مرآت الله بر او اطلاق شود چنانچه در ظل این همه اسمها
 مندرج است و همه امثال هوید است چنانچه نص
 قاطع است از شجره ظهور لا اله الا الله و ان علی
 نسیب و ان مافی البیان دین الله و ان اسم الاله
 الوحید ۱۷۴۳۳۱۴ و غیر از این مقام اسماء دیگر باقر
 شجره سخط مبارک مرقوم است چو در آنجا غوص نمی نماید
 و در حد مرآت واقع می شوید با وجود آنکه مقام شمسیت و چون
 آن در ظل مرآت واقع می شود و این فوق مقامات مذکور است
 و این عبید معتق جز عبودیت صرفه مدعی نیست و اگر در
 آن شایده شود نظر بلو عرفان و سهو وجدانست و
 جزایشی انا ذر من البراب ناطق نیست و فی حقیقه همین است

و غیر از این نیست چنانچه خود را جز عبد شجره ظهور نینداند
 بل بعبودیت خود شجره را مفتخر است و آن مقرزای
 دوستان قدری بخود آمده و بر نفوس ضعیفه رحم نمود
 مقصود این عبد مفتقر این است که خود را مالک جمیع
 وجود گردانم یا آنکه اینار و ذریات خود را افتاب
 گردانم هر جا که حق طالع شود مطاع است خواه عبد باشد
 و خواه حُران کان من فریتی او دون ذلک وان
 کان من اولی البیان تا کی در غمات موت و سلاکت
 آن غوطه و ربا شیم اندکی هوشیاری لازم است و
 بیانی سزاوار ای نفوس منده که رحم بر خود نموده
 هوشیار گردید اشهد الله و نفی که مقصود حقیقی است

بر بعض بودن نیست بل تبع حق است حتی
طلع فمواحق و می ظهرا بنا به مؤمنون دلیل حق مشهور
نمیکرد والا تبعیت معلوم می شد و در اینجا که مشهور است

ارند او همگی هویدا است و نفاق بعض چون بحر شرید
امواج و امواج آیا در بیان همین است که کسی را راضی

نباشند و دیگر چیزی نیست بس همه حکم این است
یا آنکه همه احکام جاری است و یا آنکه بعضی را قبول

نمود و بعضی را رد باید کرد یا آنکه هر چیز پسند انظار است
محبوب است و هر چیز که پسند نظر بان نیست ممنوع

باید اورا تاویل نمود در بیان پیروی شجره ربوبیت
لازم است بل واجب اورا تاویل می نمائی و تاویل

که خودت میدانی که محض افترا و کذب بر شجره و بر خداست
 او را قبول میداری و را در شجره انزلیست می شوی
 و نفاق قدیمی خود را ظاهری سازی و اسم نفاق
 و شقاق بر این شجره ربانیت میکذاری با وجود آنکه
 میدانی که انزاول بدو تا امروز چنین مطیع از برای هیچ
 حقی ظاهر نشد چنانچه شاید مینمائی که آثار و چو
 بحر حقیقت در امواج و التظام هست و ما خلق یونیک
 فرا گرفته و در خود جز اطاعت مولای خود نمی بیند با
 در ملا علی دانی مفتخر هستی همین او را بس است و
 جز این کافی او نیست اگر نه لکن امکان مستأمل
 لایق می بود هر آنکه آثار او عالم را فرا گرفته بود چنانچه شما

می شود که کسی طالب حق نیست و در شب و روز آمارا
نوشته می شود و دیده بصیری نیست و اگر هم کلمه
بیرون آید از هر طرف بگوید که یان تیغ لسان برابر کن
خواهند کشید و بی مغزان دوستان جنابانت
عقیقه خود را جبران خواهند داد آیا سبب این
اعراض چیست و دلیل این عواهد نفاق کدام جز
آنکه از حق بیزار می هسته و بجوای پای خود متمسک
شده اگر نه این بود چرا حق محتجب می شد و خلق در
حجاب می رفتند و اکنون با سمنی ز شجره ظهور نمایند جز در
هوای پای خود صعود می نمایند و ذکری میگویند آنهم بر
سبیل حکایت و مذاکره و الا چیزی نیست آنا

فعوذ بالله الرحمن من كل نار قد اعطى بها علماً
 انه كان على كل شئ قدير ودر عاقبت خود بينا شو
 و دستبصر کرد و اینقدر خون با حق مرزیا امیر تو
 بسوی تراب نخواهد بود و الی رب الارباب
 کشتی نخواهی نمود اتق الله و ارجع الیه و تب عما
 فعلت فان یتوب علیک یا بحق انه هو التواب
 الرحیم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
 و الحمد لله رب العالمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس بی قیاس پس و است حمی قیوم گمان
 دائمی را سزا است که لم یزل و لا یزال در حالت کینوت

دیومیت خود بوده و لم یزل و لایزال در ازل آن
در علو قیومیت صمدانیت خود خواهد بود لایبده
شئی و لایغیره ما خلق و لای شغده شان
عن شان خلق فرموده ما خلق را تجلی کینونیت ابد
عزت خود و ابداع فرموده ما بدیع را بجلیان حد
اختراع قدرت خود و جعل فرموده خلق لامن شئی را
بایه عظمت خود و انشاء فرموده ذرء الا عن شئی را
تجلی عزت خود و تجلی فرموده بکل شئی بایه بود عه خود
که در ذات حقیقت هر شئی استوع فرموده و
ان ایه عزت را تجلی شیت خود قرار فرموده و نفس
شیت خود را حقیقت محمدیه محقق داشته و

چون خلق لانهایه بنهایه پیوسته مظهر تجلی خود آدم سر صورا
 بر انگیزانیده و از آن ذات مقدس نبوح تجلی منتهی
 فرموده و چون خلق آن کور بغایت ارتفاع رسید
 خلیل خود را بر انگیزانیده و امر را منتهی بوسی کلیم خود
 فرموده و از موسی بروح خود منتهی گردانید و از روح
 خود محمد خلق خود و اعظم رسل و اشرف مابعد تجلی فرمود
 و امر حقیقت خود را با او منتهی گردانیده و با آن ذات
 مقدس تجلی بباکان او یکون نموده و مابعد و بعد
 مستحق تجلیات لانهایات خود داشته و
 خلق و بخلق را با آیات احدیت خود مستودع
 و تجلیات لانهایات خود را بخیر صافی خود ظاهر داشته

وخلق خود را در هر آن بقبض طلعت خورشید نمود
و کشتی برآلی اوج اعلی دعوت فرموده تا آنکه کل کشتی
با علی مایمکن فیہ بذروه اوج حقیقت هستی خود منتهی شد
انستی و هر ضال و سستی که در ضلال ره پیده در هر آن
فیوضات لائهایات خود را در ذات حقیقت خود
شاید شده و بان آید احدیت استعرج الی رفقا
قرب و تصعد الی اماکن عز گردیده این است فضل و
رحمت الهی در حق ما بدیع که کل خلق با علی ذروه سیر و
خود منتهی باقصی مقامات لائهایات الهی گردیده و
مشرق بشوارق قدس شمس ابد در علو ازل و
ذی روح با علی درجات تقوی و هدی سیر نمود

آیه لیس کشیده شی را در علو سمو کینونیت خود ناظر و شایسته
 شده و بان تجلی عزت و اصل منبع جلیان حق و
 مستوصل بعدن تجلیات حق مطلق گردیده در
 هر شان جلوه او را ظاهر فرموده و تجلیات او را
 مستظرف داشته سبحانه سبحانه ما عرفه سواه و ما وجد
 غیره و لا یکن بان بعرفه من احد لاله الا بواجب الیکیر
 چون شناختن ذات مقدس او در حق امکان
 نه و پستائیدن نفس مقدس او در قوه اهل امکان
 غیر منکون از این سبب تجلیات لائهایات خود را
 بمحمد^ص نبی خود منتهی فرموده و ظهورات لایدایات خود را
 بان ذات مقدس نام و بالغ گردانیده لان یصل

کلمتی الی علو فضلہ وینبع ما بدع الی سمو قدرہ ویتجلی
 تجلیات اللہ باخلق ویشرق بلخظاتہ ما بدع کذلک
 نزل اللہ رحمۃ علی من لیشاء وختص برحمۃ من لیشاء
 لہ الملک فی الآخرة والاولی ولد احمد من قبل و من بعد
 کل الیہ یرجعون وکلح عابدون اما بعد چون حضرت
 باری تعالی تقدس و تجالی ذات حقیقت او
 کتبہ غیب الغیوب خود متجلی بودہ کسی را را ہی بسوی ^{قص}
 احدیت او نبوده و هیچکس را اطلاعی بسوی غیبیت
 او نبوده از این سبب تجلی بر حبیب خود خاتم انبیا فرمود
 و قول لولاک لولاک لما خلقت الافلاک بر
 حقیقت خود جاری داشته و چون آنحضرت را
 ۶۳۲

مقام طلعت خود برپا داشته و در تجلی قلم حقیقت خود
 اقسام تجلیات را نهایات خود را بر آن گذاشته
 احدیت آشکار فرموده و تزیین بر قول جمیل از مصداق
 نبیل چنین جاری داشته و ساری فرموده
 گشت که ترا مخفی اجب است آن اعرف مخلقت - المخلوق
 لکی اعرف و در این محل چون گز حقیقت خود را
 اراده فرموده که آشکار و معروف خلق گردانید
 ذات حقیقت محمدیه را ابداع فرموده و تجلی بدان
 ذات مقدس نموده و در رتبه مختلف المخلوق لکی اعرف
 آن ذات حقیقت را برپا داشته و نفس نبی گز
 حقیقت خود را معروف عباد خود ساخته تا بان آ

حقیقت کہ ایک شہرہ شنی بہت کلمشی ہالی ذر وہ جو
 فضل حدیث اور سیدہ دور عرفان آن شہر حقیقت
 عروج نمودہ عرفان کنز حقیقت عروج نمودہ الہی کنز
 حقیقت محمدی است مستدرک شدہ و محل فیوض
 غیر متناہیات لازالی حق رسیدہ فائز ببقاء قرب
 کردیدہ مستفیض بجا عرفان آن کنز ابدی شدہ
 درمراہی صافیہ تجلیات او عکس رخ حقیقت
 اور شاہد کردیدہ در ہر آن لحظات قرب
 نمایان اور استدرک شدہ مستغرق معارف
 الہی و مواصف سبحانی شدہ کل شنی را الی ما
 ہوا سخن دعوت نمودہ لذلک بعرف کل شنی سبیل بہ

ویدرکت ما خلق ما اراد الله في نبيه جل وعلا قدره وبلغ
 الممكن ان احاطا بحبويه ويوصل المستقر الى منبع جود موقو
 و يعلم الكل ما اراد الله في شأن نبيه وصفيه وحبسه و
 اينده على وجهه ولا ينظر من شئ الا الى الله رب يومئذ
 ويكون الكل هناك من اشكرين چون عارف
 بذات حقيقت آن حقيقت بشدی بدانگه او آ
 شمس احدیت و قمر صمدیت و کواکب جویت و زینا
 قیومیت و سراج قدوسیت و مصباح ربانیت و
 مشکوة ربوبیت و ما ممکن ان نیدکر من الا و صفات العجا
 هر آنچه آشکار شده رشیخه از ظهور است لائمه ایات
 او بوده و هر آنچه بجز صفت ظهور آمده چکره از تجلیات لائمه ایات

او بوده در هر کور بظهوری مستظهر و بآیه مستنطق و چون
 حلق لانهایه بنجایه رسیده و کشف حجابات
 نموده و طی سر اوقات ندای انت المحیب و انت ^{المحبوب}
 بسمع جان شنوده و در اقل از آتات بسراوقات
 اعلی و حجابات علیا منتهی شده عطاهای فضل ^{جود}
 محبوب خود را در عوالم خویش شاپد کرده و دیده و منتهی
 اوج فضل و ظهورات الهی منتهی شده شیبی او را
 از عوالم تجلیات خود مانع نکر دیده تا آنکه کز حقیقت
 الهی را که در ذات حقیقت خود هست در حجابات
 افئدة ناس کشوف و هویدا گردانیده و ان ^{بیت} کج ^{کج}
 بظهور تجلی خود بزجمع عباد و ظاهرا گردانیده و معروف ^{نموده}

و حلق ظهور حقیقت تجلی نمران ذات احدیت مستظهر
 گشته بهر شیئی فیض آنکه خود را در آیه فواد خود شایسته
 و در اثبات وحدانیت او نفی ما دون حق فرموده ما
 خلق را الی سبیل عدل با وی گردیده تا آنکه کل ممکن
 با علی عطایای محبوب خود منتهی شده در اوج حقیقت
 خو و آیات لانهایات او را دیده مستدرک تجلیات
 و مخلفات شوارق مجد او شده این است فضل
 و اعطای الهی در حق بندگان خود که نفس حقیقت او را
 شناخته که حقیقت که ذات محمدی است در
 خلق ظهور عارف گردیده الی یا ممکن این یوصل الی
 تجلیات العدل مستوصل بمنبع جلیان حقیقت تجلی

احدیت کر دیدہ در عوالم لاہوت حقیقت و جبروت

احدیت خود بستغرق فیوضات غیر متناہیات

الہی شدہ در اعراض اشرفیہ سائر مبدءاً اعلیٰ کرد

در عوالم امکان خود سترقی باوج علیا شدہ در عوالم

اسما و صفات آیات وحدت اورا شاہد شدہ

بمنتهی مقصد و مقصود در امکان خود منتهی شدہ ^{صل}

کر دیدہ تا آنکہ تجلی قرب حضرت قیوم کائن دائم در آ

روح و نفس فواد او جلوه گر شدہ بان آیه حقیقت و

کأس فواد خود شراب وحدت اورا نوشیدہ کہ

ساز شراب لایزال شدہ ^{صل} حقیقت آن

حقیقت شدہ بعوالم لانحایہ منتهی شدہ کہ دیدہ سبحانہ

سبحانہ وما خلق عبده ورقده وكل له ما بدون
 هرگاه واصل بان منبع و پیش شده ذات حقیقت او را
 یافته و عارف گشته معنی کز حقیقت و عرفان احدیت
 او را درک نموده والا در زمرة ها لکین ستمگ کرده
 مجرب شده سبحان له و تعالی عما یشرکون

و الحمد لله رب العالمین

کتابه الجید الجانی الفقیر والذری الفانی الحقیر جلاله
 و لرسوله و لا اولیائه و شوقا الی لقاءه احمد بخلج و
 فرغ عن تسویبه فی یوم الجمعة و ذلك یوم لسان
 والعشرون شهر ربيع الثاني من سنة الف و اثنین
 خمس وتسعون من الهجرة المقدسة النبوية علیه

ربه آلاف الشكر والتحية وامحمد له خالق البرية المقدس
عن لغات البشرية وهذه سنة العاشر من
سنتين اربع مئتين وسبع وثمانون

اشر بهاج

مژده و ميدان زمان كان مه تابان رسيد

جلوه خوربي فسان بر همه کون رسيد

طلعت او از قدم در همه کون و مکان

شعله و يک برداد و همه تابان رسيد

يوسف ثانیست او در دو جهان و زمان

مژده بياريد با ز كان مه کنگان رسيد

لعبت شيراز عشق پرده بر خارداد

لیکت بعرض سما

طلعت یزدان رسید

در چه ما غویس غم

شمس لیل باز ماند

جلوه آن آفتاب

در همه آن زمان رسید

سینه من از فراق

چاک شد از اشتیاق

ناله دل و بسدم

بر همه امکان رسید

طاقت صبرم برفت

از همه راه ای مهجان

چونکه بزباغ و فنا

بلبل خندان رسید

چشم من از مهربان

در نگره است این زمان

باده دیگر بسیار

کان شه ایران رسید

یکت قدح از آن شراب

همین بمن آرید باز

مست خدا گشته ام

نور حسین بن رسید

وجه ازل در سما :

بدر شده در هوا

مشرق و تابنده شد

جذب جانان رسید

ای شه کون و مکان

نور تو اندر جهان

مژده بداد از لبان

کان مرخشان رسید

نقطه اولی بداد

جلوه بر آست خویش

بغیر ازل شمس نیست

جلوه نیرزدان رسید

نفس من از عشق او

ستی دیگر نمود

سربنثار آوزم

لعل بدخشان رسید

یک قبح از دست خود

باده بمن باز داد

لیک عشقش کنون

باده جویشان رسید

یکت رحی از همتت

لطف و عطا باز کن

چونکہ باغ و پس عشقم ہجر طلعت قدس کان رسید

لطف کن ای کار ساز نظرت دیگر نما

خیز و غم ما بر * * * چون خم چو کان رسید

سال دہستانین زمان باہمہ سوز و الم * *

نالہ مادر جھان * * * باز با مکان رسید

ہنک حیل بہت خیز تاکہ قدم بر نھیم * *

مژدہ باکوان و نسیم حسین کج سلیمان رسید

راجی دیوانہ باز و غم و ہجر و بلاست

مرتجی حق شدہ بہت نخلہ رضوان رسید

مژدہ بیارید باز * * * کان رخ انور رسید

باز بگوئید مین * * * نقطہ از ہر رسید

باز تجلی نمود در همه کون و مکان
صلوه او این زمان پیکر رسید
طلعت آن یار باز باز با غوس پس مانده
وجه دیدار او باز فروتر رسید
سال بیفتست خود تا که با غوس غم
سهر و هم ره نبود فرد در این در رسید
یار یکانه کنون مانده بعشق است خود
آتش او زین سبب همه کشور رسید
ای که تو باز شدی نو پس یکانه ما
رحمتی باز نما بر رخ فرزانه ما
مستقیم ولی زان دولاب همچو عقیم

یاده بازفشان بر دل دیوانه ما
 یاده باز بیاور که بشوم مست جمال
 آن قدح بازفشان پر سرستانه ما
 کرکی قطره می عشق دخی از دولبان
 مست و دیوانه کنی را جی خیزان ما

ساقی بیار جامی	از آن می شبانه
درده بمن دو چاسی	از یاده ز ما نه
کر لحظه مرا باز	عرق کفاه میشند
لیکن بعفو آن شه	مستم با آینه
باز آیی ای معنی	با نغمه ای
یک نغمه بجان کن	باز آیی آن ترانه

مستان یار کشتم ز آن نباد و تجلی
 هشیاران جمالم بگذار آن بهی
 مستی نماید این دل در جود حشمتی
 لیکن بستی شاه آیم و سخاوت
 از حسرت رخ یار مانند یکانه در غار
 باز آدمی بیگانه بر کوی آن فسانه
 هفتک وصال یار است باز آن تجلی

ما غویس سرمارا کردید آشیان
 راجی است از نشان این جهان

آه از آن ناله شکویند من و آه سحر
 میزیم هر نفس از دست تو فریاد دیگر
 ساعتی خواب بچشم نرود از دوری
 چونکه پروین ره یارم و خود سوخت پر
 ماه من در چه ماه عوسن بکون از خویش است

آتش بر من زار است در این فتنه و شرف
 درین کجایی بسی روزگار
 شکوه که اسنان از
 بخت باستانه جانگوش
 فتنه که درین کجایی
 رویه کس و بخت تو کجا
 رویه کس و بخت تو کجا

انظر إلى هذا البيت
 الذي فيه
 ...
 ...

عبد احمد
 زكي

هو الملك المتعالى المستعان

كتاب نزل من لذي الالباب صائم الذى صام لذي

وكان اليوم من الصائمين • وانه الذى اكل فى سحوره

مما اتاه ربه من انجز الحيوه الباقية فى ملك الحيوه

ثم من بضيها ودهنها وصام لذي يومئذ وكان من الصائمين

ثم شرب بعد ذلك من ورق الصين كما ثم من الماء

وصام الى الزوال كما حده لهدى فى كتابه للصبايا

الاستماع وكان الهدى عليه شهيد عليم • وذلك يوم يصوم

لذو الذين امنوا ولفطر الذين اتوا باحسن الخالص

يهب اليه الفضل من يشاء من عباده انه سبقت
 رحمته عباده المؤمنين * يا بني شكره بما قد صمت له
 خالصا واجتنب ^{تجنب} عنه في كتاب ربك و اعلم بما
 وصاك لهد يمشد و لتكونن في دين الهد من الاشيا^ك
 ولا تعبدوا هؤلاء الذين باعدوا و اعبدوا لهد باحت
 و لا تكونن من الغافلين • كذلك يوصيك ربك
 و يعلمك من العلم و الحكمة ثم من تأويل الكتاب انه
 طهو العدل لا اله الا هو البر الرحيم • فلقضام اياك ليه
 كما امرني كتابه و اقام حدود لهد يمشد و ما ذلك الا
 ابتغاء لمرضات ربك انه عليم حكيم • صم عن دن ذكره
 وصل لهد هناك و آت الذين امنوا حقهم و لا تمنع

عنهم ما اتاهم لهدى يوشد ولتكون من المهتدين • ولا تصنع
يوصونك الذين كفروا واجتنب يوحون اليك
هو لاء انهم سبيلهم من دون العدل وكانوا من النجاة
قطر

سبيلهم سبيل بلعام من قبل وما هم يوشد في دين لهدى
من المفلحين فلما سمعوا من آيات لهدى من لسان النور

يوشد اذا اعرضوا من ان يسمعوا وكانوا من اللافكين •
فكلما وصاهم وجذبك اذا استنوا ان يسمعوا فو

ربهم واعندوا عن حدود الله وكانوا من الظالمين
ضم لهدى ربك هناك واقم وجهك للدين اقم

ملا نقطة الاولى حنيفا ولتكون لهدى من العابدين •
واعبد الله بما استطعت واخلص لهدى عمك وامع

ما ينصحك اياك في دين ربك ولا تكون من
 المتمرين واعمل بما يرضى الله ربك وتقبل عن عباده
 الخاشعين انما يتقبل الله عن الذين خلصوا الله
 اعمالهم ويفعل الله ما يشاء سبحانه هو التواب الرحيم
 اسلك سبيل ربك ولا تقهره الا بالهدى الذي تبتغي
 الله بوجهه ذلك الوجه وقد جعله نفس نوره للعالمين
 افطر اليوم في سبيل الله بما اتاك ربك وقد
 في حين الاكل من الاجاص المخل بالسمن ومن الجوز
 صنعوه من السكر والعسل والجوز وما قدر لهم من
 ولتكون من الشاكرين ذلك بما اتاك ربك
 من رزق الحيوة الفانية وقد قدر لك من الفضل

عند اياك اجلب خير فك ولتكون من المتقين
ذلت بما اوصيت بك من لسان الوجود يومئذ
وليقك من آيات الكتاب يهديك سبيله
انه عليك قيبه فلا تجهدوا ان تجيب اياك
بل الى الحق تذهب وبالعدل اجيب اياك فيما يناسب
تجيب الحق ولتكون يومئذ في سبيل الهدى من الصيا
وكما يقضى عليك بك لخواص من لدنه فلا
تمنع عن نفسك خير يومئذ واشكرهم بما قد
وجدت اليه من سبيل ولتدخلن في تلك الارض
التي وسعت في السموات والارض واحمد لهم فيها
ولتكونن في تلك الجنة العدن من السارين

واجعل سيرك لمدىنا كذا وتسيرنا في طرقتنا
 واشكر لهدى ثم احمده واتق له ولا تكون من المعتدين
 كذلك اوصيك اليوم والقبك من الطردى الحق
 واني عليك بحسب كذا كذا القاني لهدى
 معي يومين وانه معي كفين وانه لاله الا هو وانه معي

يهدى ٤٤

كتابيکه فرود آمد نزد ما از برای طفل روزه دار اینچنین
 روزه گرفت این برای خدا این روز و بود این روز
 از روزه داران و اینک او پس اینچنین است که
 خورد در سحر خود از آنچه داد او را پروردگار او از
 نان حیوة باقیه در این خانه فنا پس از تخم آن

روغن آن و روزه گرفت از برای خدا این روز بود
از تحمل نمایندگان پس آشامید بعد از آن از چای گاه
پس از آب و روزه گرفت تا وقت ظهر همچنانکه حدود
کندار و خدا در کتاب خود از برای طفلکان در دین آید
و بود خدا ابرو کو احمی که داناست و این روزی است
که روزه گرفت می گیرند از برای خدا انا که ایمان آید
و افطار می نمایند انا که پر بهیز کاری نمودند بچقیکه خالص است
و می بخشد خدا بخشش خود و هر آنکه را که خواهد از بندگان
خود اینکه او پیشی گرفته است رحمت او بندگان او را
که گوید گانند ای پسر شکر نما خدا را آنچه روزه داشتی
از برای او خالص دوری جواز آنچه نمی شدی از آن

در کتاب پروردگار خود و عمل نما با آنچه سفارش نمود
ترا خدا این روز و باشش در آئین خدا از شکر گذاران
و پرستش نما خواهشهای آنانی که تجاوز نمودند و پرستش
نما خدا را بحق و نباشش از غفلت نمایندگان مثل
این وصیت می نماید ترا پروردگار تو و تعلیم می دهد
مرزا از دانش و معرفت پس از تاویل کتاب اینک
عادل است نیست خداوندی جز او که بخشش نماید
و مهربان است پس تحقیق که روزه گرفت پدر تو
از برای خدا همچنانکه ما مورث شده بود در کتاب او و با
داشت حدود خدا را این روز و نباشش این مکر
طلب نمودن از برای خواهشهای خدا پروردگار تو بدست

او دانائی است که محکم کار است روزه دار از غیر زیاد
او و نماز بخوان از برای خدا این محل و بده آنانی را که
ایمان آوردند حق آنها را و منع مکن از ایشان آنچه در
ایشان را خدا این روز و باش از راه یا فکانه
و شنوا آنچه را که وصیت می نمایند ترا آنانکه کافر شدند
و دوری جواز آنچه میگویند ترا و القامی نمایند بسوی تو
این گروه بدستیک راه ایشان از غیر درستی است
و بوده اند از بدکاران و راه آنها راه بلعام است
از پیش و نیابند آنها این روز در آئین خدا از
رسکاران پس چون شنیدند از آیات خدا از
زبان و وجه این روز در این وقت بیزاری نمودند از آنکه

بشنوند از او بودند از دروغ گویان پس هر آنچه
 وصیت نمود ایشان را وجه پروردگار تو در این وقت
 استماع نمودند اینک بشنوند گفتار پروردگار خود را و چنانچه
 نمودند از حد و خدا بودند از ستمکاران روز
 داران برای خدا پروردگار خود این محل و برپا دادند
 خود را از برای دین محکم نقطه اولی که نیکت و سکت است
 و باش از برای خدا از پرستش نمایند کان و پرستش
 خدا را با آنچه توانی و خالص نما از برای خدا عمل خود را
 و بشنوا آنچه را که نصیحت نماید مرترا پذیر تو در این
 پروردگار خود و نباش از بدکاران و عمل نماید
 راضی می شود بان پروردگار تو و قبول می فرماید از بندگ

فروتنان خود بخیرین نیست که قبول می فرماید خدا از آنانکه
خالص نمودند عملهای خود را و بفعل می آورد خدا آنچه میخواهد
تسبیح می نمایم او را او هست بازگشت نمائنده که
مهربان است داخل شورا ههای پروردگار خود را
وسلوك بر اینهای او نما و افتخار کن مگر بخدا بمثلین
مباهاست نمود خدا بوجه خود این وجه و تحقیق کرد انید
او را نفس نور خود از برای عالمیان اظفار نما این نور
در راه خدا آنچه داد ترا پروردگار تو و مقدر فرمود از
برای تو در حین خوردن از آلبی جوشیده بر دشمن و آن
جلوای آنچه نیکه در دست نمودند او را از شکر و عمل
کرد و آنچه مقدر فرمود خدا از زبان و با مثل شکر گذاران

این آنچه داد ترا پروردگار تو از روزی حیوة فنا و بختی که
 مقدر فرمود از برای تو از بخشش این روز نزد باب
 بگیر یکی نفس خود را و باش از پریمز کاران این آنچه
 سفارش می نماید ترا پروردگار تو از زبان جبر
 این روز و القامی نماید ترا از اینجای کتاب و راه
 می نماید ترا راه خود را بدستی که او بر تو مراقب و
 نگهدارنده است پس کوشش کن اینک جوابی که با
 خود را بیدی بلکه بسوی حق برو و بدستی جواب کو
 پدر خود را در آنچه ندای نماید ترا بحق و باش این روز
 در راه خدا از گل جویان و هر آنچه میکند بر تو جاری
 نماید بر تو پروردگار تو آن حق و درست است از نزد

پس منمنا از نفس خود نیکی این روز را و شکر نما خدا
 با آنچه یافتی بسوی آن از راهی و داخل شو این رحمت
 آنچه نیکه فر گرفته است آسمانها و زمین بر او است
 نما خدا را در آن و باش در این بهشت عید آن
 سیر نمایندگان و بگردان تماشای خود را
 از برای خدا این محل و سیر نما در طرفهای آن و شکر نما
 خدا را پس ستایش نما او را و پرچیز خدا را و نباش آن
 تجاوز نمایندگان بمثل این سفارش می نماید
 این روز و القامی نمایم متر از هدایت و حق و یاد
 من بر تو مراقب و بسم و ترا کفایت خواهد نمود مثل
 القامودم را خدا بدستیکه او با من است و القا

بسوی من می نماید و اینکه او با من هست کفایت
من بنماید و اینکه نیست خداوندی جز او و اینکه او
با من هست راه می نماید مرا

هو

رحلت نمودن والدۀ ماجده در قلعه مانعوس
لیلة الاربعاء الیلدة الثالث من جریب^{۱۲۹۵}

هنوالمستان

تلك لیلة رفعت الی اهد من نسبت الی الشجرة
القدسیة جینذوق قد قضي اهد امره علیها بالحق ان علی
یشاقیر وتلك لیلة من شهر جیب الذي منسب
الی اهد ونبیه وقد اجری اهد فیہ مقادیره بالعدل نهوا

العزيز تلك ليلة الثالث من ذك الشهر حيث
قضى لهم فيه مقاديره وقد الامر باحق انه هو الرحمن الرحيم
ثم لما رفعت هذه الى ابي ربه اشكرت بارئها وانشأ
بآياتهم وصدقته بكلماته كذلك يشهد لهم بحق
انه شهيد عليهم ثم قد كلمت تلقاء وجه بارئها ووصت
بما قدر لهم لها في حق ابنائها وذكرايمانها بآيات لهم
ونفس اليوم القيمة ثم سلمت روحها الى ابي ربه
وستر الوجه عينيها وقام الوجه هناك الى الصباح
ويشهد لهم باحق انه لا اله الا هو العلام الخبير فمضى
هناك يعلم لهم ويشهد لهم على الكل باحق ولا يعزب
عني
علم شئ مما في السموات والارض انه هو اللطيف
١٦٦٢

ثم لما قضى لهد ذلك الامر اذا قام الوجه وايناشه وجاهه
والتي تنسب اليه بالحق وبكى كل واحد بما استطاع ^{وضيحه}
عن كل ذلك فاجرى لهد امره الى ان ^{الامر} هببت ابي
لتلك الورقة ثم غشيت باذن لهد وكفنت ^و
ثم وضعت في تابوت وذهبت الى محلها وسلمت
ما قدر لهد لها من بيت حرتها وقضى لهد هناك ما
شاء انه غلام خبير ثم قد شاء لهد ان يرى
اجته على ذلك الشأن ويجري لكل ما هو خير له ان لا
الذالاهو وسبحان لهد رب العالمين وكان هنا ^{لك}
من الذين آمنوا بايات لهد من صدق الحق به
الاخوين والتي تنسب اليهما وقد خدما وجه ربهما ونصرا

المدبر لهما انهما كانا من الفائزين ولما الحمد وله ^{شكر}
بما قضى وما سلمنا امانته في التراب باذن من عنده
وكنا هنا لك شاكرين واحمد له والعاقبة للمتقين
الصابرين انه لاله الا هو وله الحمد في السوا والارض
وله الكبرياء في كل شأن انه هو القهار المنيف وله
ما في السوا والارض وهو الغالب على امره وانه بالمؤمنين
رقيب شهيد ثم التفت اليها وقل شهدا
انه لاله الا اله الملك وله الامر وله ما في السوا والارض
وله الحمد في الاولى والاخرة وهو الفرد البصير السلام
عليك يا من امننت بايات بها وصفت بكلاما
وصبرت فيه على ما اصابته واصطبرت على ما شهد

وَرَضِيَتْ كَمَا شَاءَ لَهَا فِي حَقِّهَا إِلَى أَنْ حَجَّتَ
إِلَى لَهْدٍ وَسَلَّمْتَ رُوحَهَا فِي سَبِيلِ رَبِّهَا وَأَوْذَيْتَ
مِنْ شَجَرَةِ التَّفَى بِمَا قَدَّرَ لَهَا وَأَصْطَبَرْتَ فِي لَهْدِي
كُلَّ شَأْنٍ وَرَضِيَتْ بِمَا دَرَّ لَهَا وَشَهِدَتْ بِالْبَلَاءِ
بِمَا لَيْسَ بِشَيْءٍ وَرَأَتْ الرِّزْيَا بِمَا لَارَأَتْ عَيْنٌ وَ
مَا تَسْمَعُ سَمْعٌ وَلَا شَهِدَ بِعَبْدٍ وَمَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِي فِيكَ
إِلَّا مَا شَهِدَ أَنَّكَ قَدْ حَجَّتَ إِلَى لَهْدٍ وَأَنْتَ بَيْتٌ
وَسَلَّمْتَ رُوحَكَ فِي لَهْدٍ وَأَوْذَيْتَ فِي سَبِيلِ لَهْدٍ
وَإِشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ حَجَّتَ أَمْرًا رَاضِيَةً صَادِقَةً
خَالِصَةً مُخْلِصَةً وَفَارَقْتَ مِنْ صَدَقَاتِ آيَاهِ وَأَطْعَمْتَ نَفْسَهُ
وَأَيْتُكَ الْكَبِيرَ أَحْمَدَ وَأَبْنَاءَكَ مِنْ بَعْدِهِ وَالَّذِينَ

يُنْسَبُونَ إِلَيْكَ وَاللَّائِي يُنْسَبُونَ وَسَافَرْتِ لَيْلَةً
وَمَا جَرَّتِ إِلَيْهِ فِي سَبِيلِهِ وَلَا قِيَّتِ بِكَ تَنْفِرُ مَكْرُومَةً
وَكَبِيدٍ مَرْضُوضٍ لَعْنُ لِيَدِ الَّذِينَ اَعْتَدُوا فِي الْأَمْرِ وَغَضَبُوا
حَقَّ الْوَجْهِ وَأَذَوْهُ فِي شَأْنٍ وَرَضُوا بِفَعَالِهِمْ وَيَعْلَمُونَ
ظَلَمُوا إِيَّانِي مُتَقَلِّبِينَ وَالحَمْدُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ
عَلَيْكَ وَعَلَىٰ صَاحِبَيْكَ وَمَنْ دَفَنَ بِهَذَا مِنْ
أوراقِ الْأَمْرِ وَتَعَالَى رَبُّ الْعَالَمِينَ لَعْنُ لِيَدِ امْتِ
فَرَحَتْ بِمَا جَرَى عَلَى الْوَجْهِ وَضَحَكَتْ عَلَيْهِ مِمَّا سَمِعَتْ مَا
جَرَى بِهَذَا لَكَ فِي دِينِ لِيَدِ لَعْنُ لِيَدِ مَنْ اسْتَحْفَ بِحَقِّهِ
وَإِنْ كَرِهْتُمْ وَأَدْبَرَ عَن وَجْهِهِ وَرَضِيَ بِفَعَالِهِمْ وَيَعْلَمُونَ
أَدْبَرُوا يَوْمَئِذٍ وَفَعَلُوا أَمَا فَعَلُوا أَمَا قَدَّرْتُمْ لَهُمْ فِي الْأَخْرَجِ

يشهدوا جزاء افعالهم انه لا قوة الا بالهدى العلى الكبير لسم
وبالهدى ماشاء الهدى لا حول ولا قوة الا بالهدى
ذلك رب العالمين واحمد له

الهدى القديم

عشق آند و باز نوحه بر خویش نمود

خاکی تن باز حجر پریش نمود

در سبزه جان بچشم حسرت نکرم

آه از غم دل کنی شش بخویش نمود

کتابه العبد الذلیل الحقیر الفقیر المجهول

ارض الماعویس احمد بختاج

و علی البیاض فی شهر ذی القعدة الحرام ۱۲۹۰